

کارگر سوسیالیست

سال چهاردهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ۲۶ مرداد ۱۳۸۳

سازمان بین المللی کار و افسانه

«گلوبالیزاسیون»

سرمقاله

رژیم ایران، «حکومت» موقت عراق و

امپریالیزم آمریکا

باری دیگر رژیم ایران چرخش آگاهانه و قطعی خود به سوی امپریالیزم آمریکا را به نمایش گذاشت. همزمان با ادعاهای گزارش کمیته‌ی بررسی وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، که از سوی بخشی از نمایندگان مجلس کنگره‌ی آمریکا نگاشته شده بود، مبنی بر اینکه رژیم ایران در این حملات تروریستی دست داشته، و همچنین هشدارهای روزانه از سوی سخنگویان رسمی‌ی حکومت جورج بوش در مورد تخلفات هسته‌ای رژیم ایران، روابط با امپریالیزم آمریکا - البته به صورت غیر مستقیم و پشت پرده - رو به بهبود بوده‌اند.

با وجود اتهاماتی که در مورد مداخلات رژیم ایران در امور داخلی عراق - آن هم از سوی نیروی امپریالیستی‌ای که آن کشور را اشغال کرده! - و اظهاراتی در مورد اینکه رژیم ایران به شیعیان کمک کرده، و از انتقال اسلحه و چریک‌ها به داخل عراق جلوگیری نمی‌کند، همایش توسعه‌ی روابط اقتصادی رژیم و این «حکومت» گردآورنده‌ی جاسوسان و نوکران امپریالیزم آمریکا، و عناصر خود فروخته‌ای که موقعیت را برای چپاول توده‌های عراق و ثروتمند شدن خود مناسب دیده‌اند، چراغ سبزی برای حکومت حزب جمهوریخواه در آمریکا، و همچنین تمامی رژیم‌های ارتجاعی در منطقه، برای ادامه‌ی سیاست‌هایشان نشان داد.

در این همایش اقتصادی میان دیکتاتوری‌ی نظامی-اسلامی سرمایه‌داران ایران و «حکومت» بی اساس و دست نشانده‌ی عراق، آقای خرازی پرداخت ۱۰ میلیون دلار کمک بلاعوض

در ماه فوریه ۲۰۰۴، سازمان بین المللی کار (ILO) گزارشی در زمینه گلوبالیزاسیون انتشار داد، (تحت عنوان مترجم) گلوبالیزاسیون عادلانه: ایجاد فرصت برای همگان. خواندنش ارزش دارد، نه بخاطر محتوی که چیز قابل ملاحظه ندارد، بلکه بخاطر اینکه طرز برخورد این سازمان را با جنبش کارگری بطور ترسیمی به نمایش میگذارد. این مقاله، همچنین نشان میدهد که تا چه حد اعتماد رهبری رفورمیست اتحادیه‌های کارگری و احزاب چپ نسبت به سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن، خراب است.

در درجه اول، ما باید توجه کنیم که به اصطلاح «سازمان کار» قدری عجیب و غریب است. حقیقت اینست که در درون هیئت اجرایی ILO، تنها نمایندگان اتحادیه‌های کارگری نیستند، بلکه نمایندگان کارفرماها هم شرکت دارند. بنابراین، در حالیکه به کارفرماها حق داشتن نماینده در یک هیئت اجرایی کارگری که قرار است وجودش برای دفاع از حقوق کارگران باشد، داده میشود، متقابلاً چنین حقی برای کارگران وجود ندارد و به نمایندگان کارگران در هیئت‌های مدیره سازمان‌های کارفرمایان حق حضور داده نمیشود. چنانچه کارگران خواهان این شوند که نمایندگان‌شان حق حضور در هیئت‌های بین المللی طبقه سرمایه دار را داشته باشند، ما میتوانیم تصور کنیم که کارفرمایان چه عکس العملی نشان خواهند داد. بقیه در صفحه ۴

موسسه پیشگیری از آزار جنسی کودکان

«انقلاب در انقلاب» در ونزولا

صفحه ۳

صفحه ۱۲

نقش پرولتاریا از دیدگاه مارکس

صفحه ۱۴

بقیه در صفحه ۲

رژیم ایران، «حکومت» موقت عراق و

امپریالیزم آمریکا

از صفحه ۱

امپریالیزم می‌باشند. و اکنون با گذشت زمان فاکت‌های متعددی برای ثبات این احساس غریزی توده‌ها آشکار می‌شوند. ایاد علاوی، «نخست وزیر حکومت موقت عراق»، سابقاً از جاسوسان رژیم صدام بود که در لندن در مورد مخالفان رژیم بعثی اطلاعات جمع آوری می‌کرد. او سپس از سوی سازمان‌های جاسوسی آمریکا (و بریتانیا) استخدام شد و شروع به فعالیت بر علیه رژیم صدام کرد. یکی از «خدمت»‌های او در زمان اولین جنگ آمریکا با عراق، که به نحوی قرار بود که رژیم را تضعیف کند، سازماندهی بمبگذاری در یک سینما و اتوبوسی که برای انتقال کودکان استفاده می‌شد، بود! علاوی فعالیت‌های خود را برای هموار کردن راه اشغال عراق از سوی امپریالیزم همچنین ادامه داده است. شایعات کشتار شش مظنون به فعالیت‌های چریکی به دست خود علاوی (!)، و آن هم صرفاً چند روز قبل از اینکه به مقام «نخست وزیری» برسد، که اول از سوی یک خبرنگار معتبر استرالیایی عنوان شدند، هر روز تقویت می‌شوند.

با روی کار آمدن افرادی مانند علاوی، که مانند صدام یک فرد ساخته و پرداخته‌ی امپریالیزم بوده، توده‌های عراق نه فقط که چیزی از این صدها میلیون دلار نخواهند دید، بلکه شاهد انباشت هر چه نابرابرتر ثروت و سرمایه از سوی عده‌ی نازلی در این کشور خواهند شد. می‌بینیم که چگونه امپریالیزم و نوکران محلی آن به هم کمک می‌کنند که خواست‌های به حق، و نقداً صد سال عقب افتاده، کارگران و توده‌های تحت استثمار و ستم زیر خون و خاک دفن شود. و پس از ۲۵ سال اقدامات «ضد امپریالیستی» از سوی دشمنان پرولتاریا در ایران به وضوح می‌بینیم که این ائتلاف بین المللی ضد کارگری هر روز بیشتر و بیشتر «تعارفات» می‌همانند «عدالت»، «حقانیت» و «دموکراسی» را به کنار می‌گذارد. در این بین این توده‌های کارگر و تحت استثمار و ستم عراق، ایران و آمریکا بوده که تنها نیرویی می‌باشند که قادر به شکست نهایی این بلوک ارتجاع جهانی می‌باشند.

مراد شیرین

۲۴ مرداد ۱۳۸۳

و ۳۰۰ میلیون دلار اعتبار به صندوق بازسازی عراق را اعلام کرد. با اینکه این مقدار اعتبار و کمک ایران در مقابل ۵۶ میلیارد دلاری که برای بازسازی عراق لازم بوده رقم‌های ناچیزی می‌باشند، ولی از تعهد ۲۳۲ میلیون دلاری حکومت ایتالیا در همایش بین المللی اکتبر سال ۲۰۰۳ در مادرید، که در آن ۷۷ کشور شرکت داشتند، بیشتر بوده و مساوی با تعهد کمک‌های میزبان آن همایش، اسپانیا، می‌باشد. با وجود اینکه این ارقام نسبتاً چشمگیری بوده، و از مقدار کمک‌های دو حکومتی که از طرفداران پروپاقرص حمله به عراق بودند، حکومت برلوسکونی در ایتالیا و حکومت آرنار در اسپانیا، کمتر نبوده، ولی چون که چهره‌ی علنی‌ی روابط ایران و آمریکا فعلاً در فاز «تاریکی» قرار دارد، این کمک‌ها در سطح مطبوعات بین المللی بازتاب چندانی نداشت.

«حکومت موقت» عراق

فرای کمکی که این میلیون‌ها دلار به بازسازی عراق خواهد کرد، برای بهبود و تحکیم روابط سیاسی-دیپلماتیک با رژیم دستنشانده‌ی امپریالیزم، و رژیم‌های تحت سلطه‌ای که در آینده به کار خواهند آمد، بسیار مهم است. اهمیت سیاسی و دیپلماتیک برای روابط بین رژیم ایران و امپریالیزم آمریکا نیز بسیار مهم می‌باشد. با وجود اقدامات و اطلاعاتی‌هایی که برای مطبوعات و اذهان عمومی بوده، و تا حداقل انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در ماه نوامبر ۲۰۰۴ ادامه خواهد یافت، روابط اقتصادی بهبود و گسترش یافته‌اند.

از همان روز اول «انتقال قدرت دولتی» (در ۲۸ ژوئن) برای حتی عقب افتاده‌ترین عناصر در بین توده‌های منطقه روشن بود که قدرت دولتی هنوز در دست امپریالیزم آمریکا و قدرت‌های دیگر اشغالگر می‌باشد. و برایشان همچنین روشن بود که افرادی که حاضر بودند در این عوامفریبی بی سابقه مستقیماً دست داشته باشند صرفاً یک عده جاسوس و نوکر

موسسه پیشگیری از آزار جنسی کودکان

به گزارش بخش فارسی بی بی سی در هفته گذشته، خانم شهین علیایی با کوشش فراوان موفق به دریافت مجوز تأسیس اولین موسسه برای پیشگیری از آزار جنسی کودکان و نوجوانان شد.

در این گزارش آمده است که: «چندی قبل، آمارهایی در ایران منتشر شد که حاکی از "آزار جنسی شدید" ۱۶۰ کودک طی یک سال گذشته در محیط خانه بود.» و «تنبیه شدید کودک، حبس آنها در اتاق، تبعیض و سواستفاده جنسی از جمله آزارهایی است که در این گزارش به آن اشاره شده است.» و نیز «مراکز حمایت از کودکان علت عمده این آزارها را مشکلات خانوادگی از جمله طلاق، اختلاف میان والدین، بیکاری و اعتیاد عنوان کرده بودند.» **خانم علیایی میگوید که:** «تاکید موسسه، آموزش به مربیان و پدر و مادرها است تا نسبت به این موضوع آگاه تر شوند.»



با وجود اینکه ما معتقدیم که باید از هرگونه حرکت دموکراتیک در جامعه امان حمایت کنیم، اما علاوه بر این ما معتقدیم که خیلی از این حرکت های دموکراتیک نهایتاً در عمل یا بی حاصل بوده و یا تأثیر بسیار ناچیزی دارد. زیرا که همانطوریکه در گزارش آمده ریشه اینگونه جرایم در مشکلات عمیق اجتماعی است. مشکلات ریشه ای و لاینحلی که در طول ۲۵ سال حکومت این رژیم، مانند بلای آسمانی بر سر مردم زحمتکش و فقیر جامعه ما فروود آمده است. بیکاری که بدنبال خود شکم گرسنه خانواده را هر روزه در پیش روی انسان قرار

میدهد، خواه ناخواه بر روحیه و اعصاب انسان مستولی شده و انسان از کوره بدر میبرد و باعث خالی کردن دل پر انسان بر سر تنها کسی میشود که بیش از هر کس دیگر در دسترس قرار داشته و کمتر از هر کس دیگر قادر به صدمه زدن به انسان است. این در پی خود اختلاف و در دراز مدت زمینه طلاق را مهیا میسازد. از هم پاشیدگی خانواده به این ترتیب، طبیعتاً باعث صدمات روحی شدیدتر شده و پناه بردن به اعتیاد را بدنبال میآورد. اگرچه، این تنها سناریو ممکن نیست، ولی یکی از آنها است و مهم این است که تمام آنها نشاندهنده یک مشکل بنیادی و خانمانسوز است: فقر! عاملی که نظام سرمایه داری حاکم طی ۲۵ سال، نه تنها نتوانسته راه حلی برایش پیدا کند که در حقیقت بر میزان آن افزوده است.

این سناریو با کمی بالا و پایین شدن در مورد مربیان هم صدق میکند. مربی ایکه با زحمت فراوان خود را به مقام مربی رسانده و مسئولیت مثلاً ۴۰ دانش آموز را تنها در سر کلاس و یا صدها دانش آموز را در سطح یک مدرسه دارد، با توجه به کمبود همه گونه وسایل ورزشی، آموزشی، تفریحی در مدارس ایران، از حقوقی آن قدر ناچیز برخوردار است که مجبور است بعد از ساعات سرسام آور مدرسه، بدنبال یک یا دو شغل دیگر باشد، طبیعتاً نمیتواند مربی خوب و الگویی برای آن کودکان باشد (حتی کودکان خودش). او نیز بقول معروف دیواری کوتاه تر از دیوار کودکان برای انتقال فشارهای تحمیل شده بر وجودش نمییابد.

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، تأسیس موسساتی نظیر موسسه ای که خانم علیایی ساخته بسیار ضروری است، بشرط اینکه ایجاد این موسسات همراه با برنامه انقلابی پیشروی کارگری برای مبارزه طبقاتی باشد، نه صرفاً «آموزش به مربیان و پدر و مادرها ... تا نسبت به این موضوع آگاه تر شوند»، آنگونه که خانم علیایی در نظر دارد. زیرا بالا بردن آگاهی یک شکم گرسنه موقعی موثر خواهد بود که در پرتو یک چشم اندازه اساسی برای یک تغییر حقیقی و زیربنایی باشد. در غیر این صورت، مانند تمام اقدامات اصلاح طلبان بی نتیجه شده و بجای رشد، کم کم فراموش میشود.

سازمان بین المللی کار و افسانه

«گلوبالیزاسیون»

این حقیقت به تنهایی میتواند دورنما و نقش ILO را تعیین کند. ILO تنها شعبه سازمان ملل است که کارش ارتباطی با کارگران دارد، (آنوقت حتی در این یگانه ارگان هم مترجم) کارفرمایان در سطح هیئت های رهبری آن حضور دارند! در نهادهای بین المللی، جایی که قدرت واقعی وجود دارد (مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین المللی پول) هیچ نماینده ای از جنبش کارگری وجود ندارد. حتی رهبران اتحادیه های کارگری راستگر طرفدار نظام سرمایه داری هم در این هیئت ها حضور ندارند. بطور کلی این نمونه خوبی است از دموکراسی بورژوازی: در حالیکه مدیران عامل شرکت های چند ملیتی پس پرده در حال تصمیم گیری بر روی مسائل با اهمیت هستند، جلسات بی پایانی با حضور افراد بی خاصیت تشکیل شده که در باره اینکه دنیا چقدر خوب میتواند باشد، حرف میزنند.

خود ILO ارقامی را میدهد که نشاندهنده این است که این امر عملاً چگونه کارایی دارد: «در دنیایی که شامل دولت هایی با قدرت نابرابر گسترده است، نفوذ کشورها هم در سازمان های بین المللی نامساوی خواهد شد... کشورهای پیشرفته با داشتن ۱۵ درصد از جمعیت جهان دارای ۱۷ درصد قدرت رأی در سازمان، ۳۴ درصد در «صندوق بین المللی برای پیشرفت های کشاورزی» و بیش از ۶۰ درصد در بانک جهانی و صندوق بین المللی پول میباشند.» (ص ۱۱۶)



در این گونه موسسات، آموزش را نباید تنها به مسائل سطحی خلاصه کرد و پس از باز شدن مسئله، انسان نباید تنها به این آگاهی برسد که مثلاً رفتن از یک اختلاف به اختلافی بزرگتر با همسر و فرزندان یا طلاق یا آزار جسمی و روحی رساندن به کودکان و حتی زنان، نه تنها راه حل نیست که خود مزید بر فشار های روحی موجود میشود و یا پناه بردن به مواد مخدر، نه تنها انسان را در یافتن راه حل برای مشکلات موجود باز میدارد که در واقع شرایط جسمی و اجتماعی خاصی را فراهم میآورد که در واقع مانع یافتن هر گونه راه حل اساسی است، بلکه پس از این باید ادامه داد و ریشه های بنیادین این مشکلات را شکافت.

همانطور که گفتیم فقر ناشی از بیکاری های دراز مدت، مشکلی فردی نیست و گریبان جامعه را گرفته است و مسبب اصلی آن، رژیم سرمایه داری حاکم است. در گذر از این مسیر و پرداخت به اینگونه جوانب اصلی مشکلات است که کم کم انسان ها را با هم متحد میسازد. مبارزه فردی و منفی انسان را به مبارزه جمعی (طبقاتی) و مثبت تبدیل میکند. در پی سلسله آموزش هایی در این راستا است که نیاز به ایجاد تشکل های مستقل بخش های تحت ستم در جامعه احساس میگردد. مثلاً تشکل های مستقل بیکاران که در آنها به مطرح کردن مشکلات خود با همدیگر پرداخته و از آنجا با کسب اعتماد به نفس جمعی دست به اقدامات عملی برای مبارزات در راه خواسته های مبرم خود بزنند.

به عبارت دیگر، وقتی موسسه ای جهت بالا بردن سطح آگاهی قشری از مردم در جامعه فعالیت میکند، باید بتواند چشم اندازی از قدم بعدی را بعنوان بدیل به آنها نشان دهد، تا در حقیقت قدمی در جهت ایجاد تغییر، هر چند کوچک برداشته باشد.

سارا قاضی

۲۰ مرداد ۱۳۸۳

از سایت کارگر سوسیالیست دیدن کنید:

<http://www.kargar.org/>

در نتیجه سازمان ملل هم مانند شرکت های سهامی گردانده میشود؛ شرکت هایی که در آنها سهامداران بزرگ فرمانروایی کرده و «سهامداران کوچک» در سکوت آنها را نگاه میکنند و صدایی از آنها بیرون نمیاید. به این ترتیب، ما بروشنی میتوانیم بفهمیم که کدام یک از این هیئت ها برای سرمایه داران از همه مهم تر است. در سازمان ملل، حتی کوچکترین و ضعیف ترین قدرت ها هم میتوانند حرفشان را بزنند. بخصوص که از همه اینها گذشته، سازمان ملل یک محل حرفی بدون قدرت بیش نیست، همانطوریکه در مورد جنگ عراق بخوبی ملاحظه کردیم. اما در مورد مسائل مهم که بوسیله بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به آنها رسیدگی میشود، قدرت های کوچک به جایگاهی کاملاً بی قدرت نشانداده میشوند.

گزارش

بطورکلی این گزارش مخلوطی است از افکار آرزومند به همراه یک مقدار ناچیز از داده ها که صرفاً برای گیج کردن خواننده آورده شده است. در آن قدری هم ملاحظات تیره و تار از دنیای واقعی وجود دارد که برای اطمینان خاطر دادن، با عقاید نوعی لیبرالیزم نرم در هم آمیخته شده است. همه این مبتنی بر مکتب تفکر یک خانواده مقدس است که بازار و دولت، بعنوان والدین روحانی، صاحب پسر خارق العاده ای به نام «گلوبالیزاسیون» شده اند که هدفش پخش خوشبختی در همه جای جهان است.

نقش سیاسی ILO دادن پیشنهاد نوع آرام گلوبالیزاسیون است، تا به ذائقه منتقدانش خوش آید. آنها بحران نظام سرمایه داری را میبینند و به بی مغزترین هواخواه عقاید بورژوازی هشدار میدهند که قدری تنظیمات جهت اجتناب از در هم شکستن نظام لازم است. ILO این کار را کوششی در جهت «ساختن یک گلوبالیزاسیون عادلانه و روندی جامع» میخواند. این البته چیز تازه ای نیست. نهادهای وابسته به سازمان ملل همیشه نقش پلیس خوب و پلیس بد را بازی کرده اند. صندوق بین المللی پول همیشه در فشار آوردن بر دولت ها برای گرسنگی دادن به مردمشان بمنظور بازپرداخت بدهی هایشان، سنگدل بوده، در حالیکه ILO همیشه کوشیده تا صورت اطمینان بخش «عدالت» را بدون انجام کاری کنکرت، حفظ کند.

بخش کارگری از این جهت لازم است که «مناظره در منع عام در باره گلوبالیزاسیون به بن بست رسیده است». به عبارت دیگر، مردم جهان از تأثیرات واقعی گلوبالیزاسیون دیگر خسته و بیزار شده اند و بدنبال یک بدیل میگردند. ILO برای این مردم اینطور توضیح میدهد که «ما مطمئن هستیم که یک دنیای بهتر ممکن است» و به این ترتیب، شعار معروف جنبش ضد گلوبالیزاسیون را تحریف میکند. ILO عقاید خود را برای چگونگی بهبود بخشیدن به وضعیت، اینطور خلاصه میکند:

«تمرکز بر روی مردم» (چرا که نه؟ ولی این کار در دنیایی که بوسیله شرکت های بزرگ چندملیتی گردانده میشود، چه معنایی دارد؟)

«دولتی دموکراتیک و موثر» (درست مثل آن دولت هایی که عراق را بمباران کردند و آن کشور را در حد برگرداندن به عصر پاره سنگی به عقب کشیدند؟)

«پیشرفت پایدار» (باز هم همینطور، قابل تقدیر است، ولی در حال حاضر بی معنی است)

«بازارهای تولیدکننده و سودمند و منصف» (گویی بازاری که بدست شرکت های غول پیکر گردانده میشود، میتواند نسبت به همه منصف هم باشد)

«مقررات عادلانه» (به عبارت دیگر، چیزی که اجازه میدهد تا قوی ترین، حکمرانی کند)

«گلوبالیزاسیون با همبستگی» (که دادن قدری پول به فقرا است تا با آن از شرکت های بزرگ کالا بخرند)

«دادن مسئولیت جوابگویی بیشتر به مردم» (همانطور که مشاورهای دولت تونی بلر برایش سفیدکاری کرده با زیرکی به نمایش گذاشتند)

«مشارکت عمیق تر» (مشارکت عمیق تر بین خر و خرسوار)

«سازمان ملل موثرتر» (که نقش پرحرف را بازی کند، در حالیکه کشورهای امپریالیستی هر کاری می‌خواهند میکنند)

لیست آرزوهای بالا در دنیای واقعی هیچ معنایی ندارد. ILO میگوید که: «پتانسیل برای (کار مترجم) خوب بی اندازه است». بله، پتانسیلی که نیروهای مولد به آن دست یافته، بسیار بزرگ است، ولی تحت نظام سرمایه داری، (این پتانسیل مترجم) منجر به پیشرفتی از نوع مضرر می‌گردد. حقیقت اینست که حتی چند خط پایین تر (در این گزارش مترجم) آمده: «از دید اکثریت بزرگی از زنان و مردان، گلوبالیزاسیون نتوانسته حتی آمال ساده و به حق مردم را در زمینه یافتن یک کار آبرومند و آینده بهتر برای کودکان آنها فراهم آورد.» (ص x) این هم از مقایسه بین رویا و واقعیت در مورد گلوبالیزاسیون!

ILO مایل است که یک گلوبالیزاسیون «عادلانه تر» داشته باشد، تا توده های مردم زحمتکش را از شکایت کردن باز دارد، اما نمیتواند توضیح دهد که پس چرا این روند دارد مسیری کاملاً متفاوت را طی میکند: «مقدمات باز کردن بازار و موضوعات مالی و اقتصادی، غالب بر مسائل اجتماعی هستند»، به عبارت دیگر، طبقه سرمایه دار حاکم بر جهان است. اما اگر این وضعیت حقیقی است، دیگر بحث کردن در باره گلوبالیزاسیون به اصطلاح عادلانه چه معنایی دارد؟ ما در واقع باید به این نتیجه برسیم که این تنها یک پوشش برای ساکت کردن توده ها در پس استثماری بی پایان است.

البته به عنوان یک مارکسیست، ما از هرگونه رفورم دموکراتیک حمایت میکنیم، حتی آن رفورم های بسیار ناچیز. بنابراین، ما موافقیم که «آزادی تعلق و بیان» و «سازمان های کارگری قوی» چیز خیلی خوبی برای کارگران است. مسئله بر سر این است که برای بورژوازی این چیزها زمانی خوب است که همواره اجازه ایجاد سود را بدهد. اگر فشار «دموکراتیک» کارگران که باعث ایجاد چالش در سود آنها میشود، خیلی بالا رود، بورژوازی از دموکراسی رسمی خود به دیکتاتوری جا عوض میکند. درست مثل مسافران یک اتوبوس شلوغ که جا به جا میشوند.

ILO بدرستی پیشنهاد میکند که «یک حداقل برای دفاع اجتماعی را باید پذیرفت که بعنوان بخش از «کف» اقتصادی اجتماعی اقتصاد جهانی، غیرقابل بحث باشد». اما برای انجام این کار باید از چه منابعی استفاده کرد؟ طبق نظر ILO: «نظام اقتصادی بین المللی باید بیش از اینها از رشد جهانی پایدار حمایت کند». عجب شوخی جالبی! از گرگ های سرمایه های مالی خواستن پرداخت مخارج خدمات اجتماعی، مثل اینست که از طاعون بخوای تا در راه حفظ بهداشت کمک کند.

بنابراین، پروژه ILO به این حد تقلیل مییابد که از شرکت های چندملیتی میخواهد که «از روش محتاطانه و تدریجی برای گلوبالیزاسیون استفاده کنند. این است جوهر نقشی که ILO برای خود اتخاذ کرده است. نهادهای وابسته به سازمان ملل، مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و ILO گویی چهار قاصد سوار بر اسبی هستند که خبر رسیدن آخر زمان را می آورند. همه آنها یک هدف را از طرق مختلف دنبال میکنند. ILO در این میان فقط از بقیه میخواهد که قدری محتاط تر باشند و زیاد در کارها عجله نکنند، بخصوص که فشار گلوبالیزاسیون بر کارگران دارد بیش از حد سنگین میشود و ریسک تحریک یک عکس العمل انقلابی وجود دارد.

همانطوریکه گفتیم، معنای عبارت «بازار عادلانه» را زمانی که کارگران و تجار کوچک با شرکت های غول آسا مواجه میشوند، به سختی میتوان تعریف کرد. در یک مسابقه بوکس که در آن یک قهرمان سنگین وزن جهان با یک پسر لاغر اندام روبرو است، حتی اگر عادلانه ترین قوانین هم حاکم باشد، باز هم پایان این مسابقه با قلع و قمع آن پسر لاغر اندام تمام خواهد شد. پس چه نوع عدالتی ممکن است، وقتی یک کشاورز آفریقایی باید با یک شرکت غول آسایی مانند «مونسانتو» دست و پنجه نرم کند. در این رابطه ILO از یک نفر که در این رابطه تحقیق کرده نقل قول می‌آورد: «گفتگو مابین موش و گربه، گفتگو نیست». این جمله از کل بقیه گزارش که ۱۵۰ صفحه است عمیق تر میباشد.

سلب مالکیت کنند. این تنها راهی است که ابزار تولید - که در نتیجه کار طبقه کارگر بوجود میاید - میتواند در اختیار کارگران قرار گیرد.

اخلاق آنها

به نظر ILO قوانین بازار «شالوده لازم» اقتصاد است. با تأسف به حال این متفکرین آرزومند، (باید گفت که مترجم) دقیقاً همین «شالوده» است که جامعه را به نابودی میکشد. بنابراین، ILO در موقعیت سختی قرار گرفته؛ از یک طرف باید از سرمایه داری دفاع کند و از طرف دیگر باید تأثیرات عملی نظام را بر روی جامعه تشریح نماید. به همین دلیل، سند مذکور حاوی مقدار زیادی بحث های اخلاقی است. آخر، مسائل اخلاقی در این بحث ارزان تمام شده و فوق العاده بی فایده است:

«گلوبالیزاسیون در یک خلاء اخلاقی پیشرفت کرده و موفقیت یا شکست بازار به نوعی تعیین کننده استاندارد نهایی رفتار شده است و (در نتیجه مترجم) روحیه «برنده همه چیز را میبرد» باعث ضعف جماعات و جوامع میشود.» (ص ۷)

اما مگر اخلاق چیزی به غیر از «استاندارد رفتار» است؟ تمام آن بستگی به دیدگاه طبقاتی انسان دارد، زیرا که چنین استانداردهایی در جامعه سرمایه داری وجود دارد. این درست نیست که (بگویم مترجم) گلوبالیزاسیون در خلاء از اخلاق قرار دارد. (بلکه مترجم) در ظرف (ارزش های مترجم) اخلاقی کارفرمایان بوجود آمده و استناداری است که بر اساس تمایل سرمایه داران برای سود (بردن مترجم) ایجاد میشود. حقیقت این است که این نوع از «استاندارد اخلاقی» غیر انسانی است.

داده ها

این سند از لحاظ داده های کنکرت خیلی غنی نیست، مثل داده های حقیقی، زیرا که چنین اطلاعاتی با نتایج سیاسی ای که ILO میخواهد به آن برسد، در تضاد قرار میگیرد. تازه، چرا یک

افکار آرزومند و حقیقت

لپ مطلب در سند همیشه یک چیز است: حمله اخلاقی به گلوبالیزاسیون حقیقی، یک شرح تجربی از اینکه گلوبالیزاسیون عادلانه چه شکلی باید باشد (شروع کلاسیک هر یک از این بخش ها این عبارت است: «در یک دنیای ایده آل...») و در پی آن، پیشنهادات جزئی که هیچ معنای موثری ندارد.

برای مثال: «مسیر فعلی گلوبالیزاسیون باید عوض شود. تعداد کسانی که از آن بهره میبرند، بیش از حد نادر است. تعداد آنانی که در طرح آن هیچ نظری نداشته و نفوذی در مسیر روندش ندارند، بیش از حد زیاد است... ما در باره یک هدف مشترک به توافق رسیده ایم: یک گلوبالیزاسیون عادلانه که برای همه ایجاد فرصت کند. ما آرزو داریم که از گلوبالیزاسیون به عنوان وسیله ای برای گسترش آسایش و سعادت و آزادی انسان استفاده کرده و دموکراسی و پیشرفت بیاوریم.» (ص ۲)

و باز: «بی تعادلی بین اقتصاد و جامعه دارد عدالت اجتماعی را زیر و رو کرده و از بین میبرد... اکثریت مردم جهان از حق مالکیت و سایر حقوق برخوردار نیستند... قطبی شدن بین برندگان و بازندگان در حال رشد است.» (ص ۳)

و باز: «احساس بی ثباتی و بی امنیتی گسترده ای وجود داشت» (ص ۱۳) و در همان صحنه: «مردم در حالیکه عمدتاً تمایل به باز بودن و وجود ارتباط بین جوامع دارند، اما وقتی راجع به تأثیر آن بر کار و درآمدشان پرسیده میشود، بسیار کمتر مثبت هستند.»

این خیلی روشن است. کارگران قادر خواهند بود از پیشرفت های تکنولوژیکی حاصل از دو قرن استثمار سرمایه داری بهره مند شوند، فقط بشرط اینکه آن (امکانات مترجم) در دسترس آنها قرار گیرد. اما نکته اینجا است که آن (امکانات مترجم) در دسترس آنها نیست. ILO هیچ راهی را جهت بدست آوردن آن (امکانات - مترجم) نشان نمیدهد و دلیل آن هم این است که یک ارگان وابسته به سازمان ملل کارش این نیست که به کارگران توضیح دهد که آنها باید قدرت را بدست گرفته و از سرمایه داران

داستان خوب را بوسیله تفصیل آزار دهنده ای مثل داده های کنکرت یا فاکت های حقیقی، خراب کرد؟ علیرغم این برخورد عمومی، سند مذکور حداقل از کمی ارقام استفاده کرده است. متأسفانه حتی این ارقام هم کمکی به مورد این سند نمیکند.

برای مثال: «در آسیای شرقی رشد در طول یک دهه، ۲۰۰ میلیون نفر را از فقر بیرون کشید.» (ص ۳) بسیار خوب، ولی این ۲۰۰ میلیون نفر عملاً کجا زندگی میکنند؟ تقریباً همه آنها در چین زندگی میکنند. پس نقش «کارگران» و حقوق «دموکراتیک» در رشد تعالی دهنده چه میشود؟ پس نقش «شالوده لازم» اقتصادی قوانین بازار چه میشود؟ در چین دولت است که حکمفرمایی میکند. آنگاه که «ببرهای» آسیایی تحت فشار ارز بی تعادل دهه ۱۹۹۰ قرار گرفته بودند، چین توانست بدون زیان از میان طوفان، نسبتاً سالم بیرون بیاید و این به خاطر نقش دولت و این حقیقت بود که آن کشور دارای هیچ گونه بازارها سرمایه فعال نیست.

در این میان «در منطقه صحرا در آفریقا و در آمریکای لاتین، تعداد مردمی که در اواخر دهه ۱۹۹۰ در فقر زندگی میکردند، بیشتر از اوایل آن دهه شده بود» (ص ۴) که البته به شکرانه سیاست های پشتیبانی صندوق بین المللی پول، پروژه های «ضد فقر» بانک جهانی و نظایر این ها است. با نگاهی به پشت سر امپریالیزم، میبینیم که: «در آمریکای لاتین... دستمزد حقیقی کارگران غیرماهر روند تنزلی داشته است.»

بنابراین، هر چه شما بیشتر به «رضایت و اشنگتن» سرفرود بیاورید، مثل صندوق بین المللی پول، همان اندازه مردم شما فقیرتر میشوند. اما آخر چرا مردم را با این فاکت و فیگورها ناراحت کرد، زمانی که میشود با داستان مضحک و بی پایان بازار و تأثیرات عالی آن مردم را گول زد؟ ILO میگوید که «یک بازار باز امروزه بطور عمومی به عنوان شالوده پیشرفت، رشد و تولید شناخته میشود.» (ص ۷)

داده ها و ارقام آورده شده در این سند به روشنی نشان میدهد که تنها کشوری که در دهه ۱۹۹۰ توانست تعداد قابل ملاحظه ای از مردمش را از درون فقر بالا بکشد (یعنی چین)، یک کشور سرمایه داری استاندارد نبود، بلکه کشور بود که دارای دولتی

بزرگ و با قدرت، مستقل از صندوق بین المللی پول است و کشوری است که هیچ بازار سرمایه داری حقیقی ندارد. اما وقتی ILO از این داده ها و ارقام نتیجه گیری میکند، به کشورهای فقیر نصیحت میکند که مسیری متضاد اتخاذ کرده و از هرگونه کنترل و دخالت دولتی بپزند. بله، ILO بطور گذرا مجبور است اعتراف کند که (کشورهای مترجم) هند، چین و ویتنام بطور نسبی وضع خوبی دارند، زیرا «آنها از استراتژی های رهایی (بشکل مترجم) ارتدوکس آن استفاده نکرده اند»، اما نصیحتی که در آخر به سایر کشورهای «در حال پیشرفت» میکند، این است که از این مردم دیوانه پیروی نکنند، حتی اگر این مردم توانسته اند به درجه ای از موفقیت در زمینه رشد اقتصادی خود نائل آیند.

ما در اینجا نمیگوییم که چین، هند و ویتنام کشور خود را از فقر پاک کرده اند. برعکس، اکثریت بسیار زیادی از مردم این کشورها در شرایط بسیار نامطلوبی بسر میبرند و این جوامع به سوی قطبی شدن بسیار شدید پیش میروند و در آنها دو بُعد دارد بسیار تشدید میشود: یکی اکثریت جامعه که دارد در فقر زندگی میکند و دیگری اقلیتی که در حال جمع آوری ثروت در دست خود است. اما باید به این نکته اشاره کنیم که در این کشورها درجه ای از رشد دیده میشود و این به آن معنی است که بخش هایی از جمعیت کشور، از سطح فقر به طرف بالا رشد کرده است. نکته قابل توجه در مورد این سه کشور (با وجود اینکه از تجربه ای متفاوت میانند)، این است که دولت نقش مهمی در تعیین اقتصاد کشور داشته است.

سرمایه داران این نکته را بخصوص در مورد چین خوب درک میکنند. سرمایه داران در حالیکه همیشه به «شرارت های کمونیزم» حمله میکنند و برایشان مثل بلایی جهنمی میماند، اما با کمال رضایت حاضرند، مقادیر بسیار عظیمی از سرمایه های خود را در چین «کمونیستی» سرمایه گذاری کنند، زیرا مطمئن هستند که با استثمار وحشتناک پرولتاریای چین میتوانند سود ببرند. این نشان میدهد که گلوبالیزاسیون در ذات خود، به معنای کمک کردن به سرمایه های بین المللی است تا آزادانه بتواند به استثمار کارگران هر کشوری بپردازد. این امر شامل رشد تجارت جهانی به میزان بسیار هنگفتی میگردد. همانطوریکه در سند آمده: «در طول دو دهه گذشته، تجارت جهانی بسرعت گسترش یافته است. از سال ۱۹۸۶ تا کنون بطور مداوم رشد کرده و (این رشد

میبرد... گشایش مالی میدان فعالیت ضد ادواری سیاست اقتصاد کلان را محدود میکند. (ص ۳۹)

قطعاً رشد سرازیر شدن سرمایه گذاری خارجی بطور عمومی بازارهای مالی را متحیر کرده است. ILO این داده ها و ارقام را به نقل از بازار بورس بین المللی میاورد. در سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۲ این داده پنج بار رشد کرده است. (چیزی حدود ۴۰ درصد در سال) در عین حال، اقتصاد جهان در سطحی پایین تر از یک دهم این رقم رشد کرده (و رشد ناخالص برای هر فرد، فقط یک درصد در سال بوده) است. عملاً همانطور که ILO توضیح میدهد: «از سال ۱۹۹۰ رشد ناخالص جهانی، رشدی کندتر از دهه های پیشین داشته است». بنابراین برای اقتصاد حقیقی چطور ممکن است، به سختی به حد ناچیزی رشد کند، در حالیکه بازار مالی سر به فلک کشیده باشد؟ خوب بسیار ساده است، بازار مالی نه به «اقتصاد» که به سود پیوند خورده است. در حالیکه گلوبالیزاسیون باعث افزایش بسیار زیاد استثمار کارگرانی که تعداد آنها لاینقطع در حال فزونی است میشود، «سرمایه گذاران» این روند را که یکی بعد از دیگری مانند بادکنک رشد میکند، جشن میگیرند. ILO نمیتواند توضیح دهد که چگونه میتوان «عدالت» را درون این غول فرانکن استانی بکارد.

برعکس، ILO مجبور است اعتراف کند که: «ارزیابی از برخورد گلوبالیزاسیون با فقر، کار مشکلی است. تعداد مردمی که در سطح جهان در فقر مفرط زندگی میکنند، بطور قابل ملاحظه ای کاهش یافته و از یک میلیارد و ۲۳۷ میلیون تن در سال ۱۹۹۰ به یک میلیارد و ۱۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ پایین آمده است. اما بیشتر این بهبودی در رابطه با تغییراتی است که تنها در دو کشور خیلی بزرگ چین و هند رخ داده است... در کشورهای شبه صحرای آفریقا و اروپا و آسیای مرکزی و آمریکای لاتین و جزایر کارائیب، فقر افزایش یافته است.» (ص ۴۴)

لذا به نظر میرسد که فقط اقتصاد قوی ملی شده، حتی اگر از ریشه گنده هم باشد، مثل اقتصاد چین، میتواند از تخریب و صدمه ای که بطور کلی گلوبالیزاسیون ایجاد کرده، خود را محفوظ بدارد. با این وجود، ILO اصرار دارد (بر این تکیه کند که مترجم): «کاهش نقش دولت که در سراسر جهان اتفاق افتاده و شاید در اغلب موارد مطلوب هم بوده، در خیلی موارد با سرعت بیش از

مترجم) بطور قابل ملاحظه ای سریع تر از رشد ناخالص ملی در جهان بوده است». (ص ۲۵) اما تجارت جهانی بیش از اینکه شامل رشد باشد، شامل صادرات سرمایه میگردد.

راستی، در دهه ۱۹۹۰، رشد هر دوی اینها در چین و شرکای تجاری آن کشور، یعنی تایوان، هنگ کنگ و بقیه آسیای جنوب شرقی، متمرکز شد. موج عظیم سرمایه گذاری مستقیم خارجی بهترین نمایش از چگونگی رشد امپریالیزم است. در دهه ۱۹۸۰ سرمایه گذاری مستقیم خارجی به عنوان درصدی از رشد ناخالص ملی، بی اهمیت بود، ولی بعد از فروپاشی استالینیزم، سرمایه گذاری مستقیم خارجی گسترش عظیمی یافت. ILO در این مورد میگوید که در دهه ۱۹۹۰، روند عظیمی در برچیده شدن مقررات در بازار مالی ایجاد گردید که در آن هر کشور در حال رشدی کوشید تا بن بست خود را با جذب بخشی از واریزهای سرمایه گذاری مستقیم خارجی حل کند. از آنجاییکه این مسابقه موش ها پایانی ندارد، این امر به معنای نابودی تمام اشکال کنترل بر روی گردش سرمایه بود. نتایج حاصل از این امر، موارد بسیار شناخته شده ای است: سقوط (نظام اقتصادی مترجم) مکزیک، بدنبال آن «سقوط ببرها» در سال ۱۹۹۷، بعد نوبت به روسیه، برزیل و اخیراً آرژانتین رسید.

اما بهر حال، ارزش اشاره کردن دارد که ۳۰ درصد کل سرمایه گذاری خارجی در دهه ۱۹۹۰ در چین صورت گرفت (این رقم اکنون خیلی بالاتر میباشد). با توجه به این که چین بازارهای سرمایه را لیبرالیزه نکرد، این امر قدری عجیب است و بنابراین سرمایه داران، در حالیکه مشغول تمجید و تعریف از خاصیت های برچیده شدن مقررات بودند، با پول خود به مقرراتی ترین اقتصاد موجود رأی دادند و این به سادگی ثابت میکند که برچیده شدن مقررات هیچ کمک واقعی به هیچ چیز نکرده است و این ادعای پوچی است. بطوریکه حتی خود سرمایه داران هم موقعی که پول های خود را دور دنیا میچرخانند، به این امر واقفند.

در باره برچیده شدن مقررات نظام مالی، ILO مینویسد: «در مورد لیبرالیزه کردن حساب بانکی سرمایه، این توافق در حال شکل گیری (بر این معنی مترجم) وجود دارد که رشد سود ناشی از آن، کوچک است... گشایش مالی هم در برخی موارد، به مصرف غلط منابع انجامیده و مخارج سرمایه حقیقی را بالا

۳۰/۸ درصد در سال ۲۰۰۳ کاهش یافت. نرخ مالیات حاشیه ای بر درآمد شخصی در اکثریت وسیعی از کشورها پایین آمد.» (ص ۴۰)

و بالاخره، گلوبالیزاسیون قدرت معامله کارگران را هم از هم پاشاند: «نفوذ اتحادیه های کارگری در کشورهای ثروتمند، بر اثر گلوبالیزاسیون فزاینده، تحت فشار قرار گرفته است... وزنه سنتی ای که در برابر قدرت شرکت ها وجود داشت، بنابراین هم در سطح ملی و هم در سطح جهانی، ضعیف شده است.» (ص ۷۷)

حالا میدانیم که چگونه «خلاء اخلاقی» پر شد؛ عملاً بوسیله عرق و خون میلیون ها میلیون کارگر پر شد.

پیشنهادهای

ILO اقرار میکند که گلوبالیزاسیون، به نحوی که پیش رفته، گند به پا کرده است. با این وجود، پیشنهادی «کینیانیستی» محتاطانه میدهد، با این هدف که از سرعت روند خصوصی سازی و قلع و قمع رفاه عمومی بکاهد. منطق پشت این (پیشنهاد مترجم) این است که اگر کارگران به گرسنگی خوردن کشیده شوند، دیگر قابل استثمار شدن نخواهند بود. سند ILO اقرار میکند که مقررات سازمان تجارت جهانی عمیقاً در جهت منافع کشورهای ثروتمند است، مثل شرکت های چندملیتی و واقعیت معامله نابرابر را توضیح میدهد: «خیلی از کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه نیافته برای نیمی از درآمد صادرات خود هنوز به کالاهای کشاورزی متکی هستند و با این وجود، بین سال های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰، قیمت جهانی ۱۸ کالای صادراتی در شکل حقیقی، ۲۵ درصد تنزل کرد.» (ص ۸۳)

با توجه به این که ILO درک میکند که بازارهای مالی قویاً تحت کنترل شرکت های بزرگ «G ۷» بوده و بحران مالی مضررات اجتماعی وحشتناکی دارد، با این وجود، چیزی را تشویق میکند که به «مالیات توپین» (گذاشتن مالیات بر پول، هنگام تغییر پول از واحد پول یک کشور به کشور دیگر مترجم) شباهت دارد و خود طرفدار «استراتژی های محتاطانه در رابطه با آزادسازی حساب بانکی سرمایه است.

اندازه شدید صورت گرفته است.» (ص ۵۸) باز هم نتیجه گیری برعکس اطلاعاتی است که داده ها میدهد. برای اینکه عدالت را رعایت کرده باشیم، (باید بگوییم که مترجم) ILO بر این نکته که روند ضعیف کردن دولت بیش از حد شده، تکیه میکند، اما راجع به چه دولتی صحبت میکند؟ ایالات متحده آمریکا؟ در حقیقت، روند گلوبالیزاسیون باعث ضعف دولت کشورهایی که در گذشته مستعمره بودند، شده و این کشورها امروز بیش از هر زمان دیگری عروسک خیمه شب بازی شرکت های بزرگ میباشند.

نابرابری

گلوبالیزاسیون فقر و نابرابری را با حملات وحشیانه ای بر استادان زندگی طبقه کارگر به ارمغان آورده است. گلوبالیزاسیون همچنین باعث فروپاشی خدمات اجتماعی حتی در پیشرفته ترین کشورها شده است. این سند توضیح میدهد که از دهه ۱۹۶۰ تا کنون نسبت درآمد برای هر فرد در فقیرترین کشورها به ثروتمندترین کشورها از ۵۴ برابر به ۱۲۱ برابر افزایش یافته، در حالیکه درآمد برای هر فرد در فقیرترین کشورها حدود ۶ درصد در سال رشد نشان داده است.

نابرابری در کشورهای پیشرفته هم بیشتر شده است: «نابرابری درآمد در بعضی از کشورهای صنعتی افزایش یافته... چیزی که حتی بیش از این جلب توجه میکند، افزایش شدید سهم یک درصد از صاحبان درآمد در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و کانادا است. در ایالات متحده آمریکا سهم این گروه در سال ۲۰۰۰ به ۱۷ درصد درآمد ناخالص (آن کشور مترجم) رسید؛ سطحی که آخرین بار در دهه ۱۹۲۰ دیده شد.» (ص ۴۲)

برای مثال، نسبت ۱۰ درصد از کارگران با بالاترین رقم دستمزد، بین اواسط دهه ۱۹۸۰ و اواسط دهه ۱۹۹۰، در ایتالیا ۱۵ درصد، در بریتانیا ۳۵ درصد و در آمریکا ۳۷ درصد رشد کرده است. گلوبالیزاسیون همچنین در سیاست مالی تغییر عظیمی بوجود آورده است: «گلوبالیزاسیون در امور مالی عمومی نیز تأثیر گذاشته است.... در ۳۰ کشور ثروتمند جهان بطور متوسط سطح مالیات بر شرکت ها از ۳۷/۶ درصد در سال ۱۹۹۶ به

دولت هایی که مالیات ها را برای ثروتمندان به مقادیر عظیمی کاهش دادند سیاستی که بشدت از میزان خدمات عمومی کاست حالا قرار است برای گرفتن پول توجیبی گدایی بروند، تا از گرسنگی کشیدن بخش وسیعی از جمعیت مردم بر روی کره زمین جلوگیری کنند. آدم بیاد «دزدان آقامنش» میافتد که پول توی کیف آدم را میزنند، ولی انقدر مودب هستند که کیف خالی را پس میدهند.

وقتی که محتوی پوچ این سند را بدور بریزیم، لپ کلام ILO در تحلیل نهایی این میشود که این حقیقت را فراموش کن که میلیون انسان دارند گرسنگی میکشند، در حالی که شرکت های بزرگ به پارو کردن سودهای کلان خود ادامه میدهند، این حقیقت را فراموش کن که حقوق (دموکراتیک مترجم) کارگران را از آنها گرفته و استاندارد زندگی هر روزه در حال سقوط است. فقط کافی است که پیش کارفرمای خود بروی و از او خواهش کنی و به این ترتیب گلوبالیزاسیون در حد ممکن «عادلانه و جامع» میشود.



مسئله اما بر سر این است که خیلی از رهبران اتحادیه های کارگری که در حقیقت بوروکرات هستند - همواره افسانه ILO را به عنوان یک سازمان راستین برای دفاع از حقوق کارگران قلمداد میکنند و چنین چیزی وجود ندارد. بله، چیزی تحت عنوان «استاندارد ILO» وجود دارد که یعنی حداقل حقوق کارگری برای هر کشوری که میخواهد در ILO باشد، باید بپذیرد، اما ILO برای اینکه مطمئن شود که این کشورها استاندارد را رعایت میکنند یا نه، هیچ وقت کاری انجام نمیدهد.

کارگران همه کشورها تا آن درجه از حقوق خود برخوردارند که جنبش کارگری (آن کشور مترجم) برایش میجنگد و مدام پاسداریش میکند. ILO در برخی موارد مداخله کرده و بر رژیم

ILO در رابطه با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی میگوید: «در خیلی از کشورهای فقیر، اغلب در آفریقا، سطح بدهی خارجی هنوز غیرقابل تحمل است. بین سال های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱، در کشورهایی که بشدت در بدهی فرو رفته اند، بدهی خارجی به شکل درآمد ناخالص ملی از ۸۸/۱ به ۱۰۰/۳ درصد رسید.» (ص ۱۰۲)

اگر شخصی به این نحو، رباخواری کند به او لقب «مفتخور» داده و به جرم رباخواری گرفته و زندانی میکنند. اما در بازار جهانی آنها را «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی»، «دویچ بانک» و از این قبیل مینامند. این گونه نهادها زنده و سالم باقی مانده و نهادهایی بسیار محترم بشمار میایند.

با توجه به یک چنین وضعیت غم انگیزی، پیشنهادات ILO در این سند، چیزی جز یک شوخی نیست. ILO بعد از اینکه تشریح میکند که چگونه هزاران پیشروی کارگری قلع و قمع میشوند، از دادن حق بیشتر به کارگران برای سازماندهی صحبت میکند، (یا مترجم) پس از اینکه از سلطه خشونت بار شرکت های بزرگ شکایت دارد، صحبت از نقش شرکت های تعاونی میکند که حالا در جهان ۸۰۰ میلیون عضو دارد. اما از همه اینها مهم تر، این پیشنهاد «معامله نو» کوچولو ILO است که حمایت مالی شده است. اما پول آن از کجا باید تامین گردد؟

سند توضیح میدهد که سازمان ملل «منابع رحیم»ی در دسترس دارد و بنابراین آن را تقریباً روی پا نگه میدارد. خوب، پس پول کجا است؟ ILO توضیح میدهد که در سال ۲۰۰۱، جمع کل مخارج نظامی جهان به ۸۳۹ میلیارد دلار تخمین زده شده است. بر این اساس خواهان ۵ درصد کاهش در مخارج نظامی و صرف آن برای برنامه های اجتماعی شده است. اما بوش و دیگران میانه خوشی با این «باز توزیع»ها ندارند. برعکس، آنها دارند مخارج نظامی را بسیار زیاد افزایش میدهند. لذا ILO برنامه ی را ارائه میدهد: «ابتکارات انساندوستانه خصوصی بوسیله بنیادها و افراد ثروتمند».

عجب پیشنهاد عالی ای! بیایید به گدایی به در ثروتمندان رویم، همان هایی که این گندکاری را در اصل بالا آوردند. در نتیجه آن



«انقلاب در انقلاب» در ونزوئلا

..... جناح چپ جنبش بولیواری، بخش بزرگی از فعالین سطوح پایین آن و چند تن از رهبران اصلی آن احساس میکنند که انقلاب باید به پیش رود. این امر در چندین عبارت، مثل «عمق بخشیدن به انقلاب» و «انقلاب در درون انقلاب» که در باره اش بسیار صحبت شده و نیاز به «قدرت مردمی» و نظیر اینها، بیان شده است.

شوز خودش در باره نیاز به «انقلاب در درون انقلاب» و این حقیقت که ما در «مرحله انتقالی» قرار داریم، صحبت کرده است؛ مرحله ای که در آن ما شاهد «امتناع قدیمی ها از مرگ خود، در حالیکه تازه ها هنوز بدنیا نیامده اند» هستیم. سنوالی که در اینجا میباید مطرح گردد، اینستکه قدمهای بعدی که باید برداشته شود، چه میباید و جنبش انقلابی به منظور برداشتن این قدمها باید چگونه خود را سازماندهی کند.

مسلماً تا زمانی که سرمایه داران ونزوئلایی، بانکداران و صاحبان منوپول ها کنترل بانکها، پخش مواد غذایی، صنایع خصوصی و دستگاه های ارتباط جمعی را در دست دارند، از این اهرم های قدرت برای تخریب دستاوردهای انقلاب استفاده خواهند کرد. نتیجه روشن است. این اهرم های قدرت باید از چنگ آنان بیرون آمده و در کنترل دموکراتیک کارگری قرار گرفته و در جهت منافع اکثریت جامعه گردانده شود.

ها فشار میگذارد، مثل ترکیه و ایران. ترکیه بطور رسمی عضو ILO است، ولی کارگران آن کشور، برای مثال از همان حقوقی که کارگران اروپایی برخوردارند، برخوردار نیستند. در مورد ایران، ILO با در نظر گرفتن ایجاد نوعی اتحادیه، دارد سرگرمی برای خود درست میکند. از آنجاییکه در آنجا بدیل دیگری وجود ندارد، حتی ممکن است تا حدی در ایجاد اتحادیه های کارگری موفق هم بشود. اگر چنین چیزی قرار بود که اتفاق بیافتد، بی شک خیلی از کارگران به آن میپیوستند. اما آنها به این اتحادیه میپیوندند، چون به یک اتحادیه احتیاج دارند تا بتوانند برای کسب دستمزد و شرایط (کاری مترجم) بهتر بجنگند. ILO دارد دخالت میکند، چون از یک انفجار از پایین میهراسد. انفجاری که ممکن است به مرزهایی فراسوی خود نظام سرمایه داری برود.

در نتیجه، نقش ILO فراهم آوردن این کانال است، منتهی کانالی با محدودیت های خود. مثل همیشه ILO در چهارچوب سخت «اقتصاد بازار» باقی میماند. بر همین اساس، نمیتواند راه حل های درازمدت برای مسائل کارگری داشته باشد.

هدف ایجاد اتحادیه های کارگری میانه رویی است که کارگران را تحت کنترل نگاهداشته و از رفتن کارگران به فراسوی نظام سرمایه داری جلوگیری کند. تهیه اسنادی مانند «افسانه گلوبالیزاسیون»: ایجاد فرصت برای همه خود، اجرای بخشی از این نقش است. این سند در واقع پشتوانه عقیدتی برای نقش «میانه رو»ی (ILO مترجم) در درون جنبش است. این یک سازمان حقیقی برای ایجاد تغییر نیست و نمیتواند باشد. تنها راه دفاع از حقوق کارگری، از طریق مبارزه خود طبقه کارگر میباید.

۱۲ مه ۲۰۰۴

از: لوکا لومباردی marxist.com

ترجمه از: سارا قاضی

از سایت جوان سوسیالیست دیدن کنید:

<http://www.javaan.net>

این است مسیری که باید در پیش باشد.

همزمان الیگارشسی (آن کشور - مترجم) هنوز بخشهایی از دستگاه دولتی را دست دارد که از آنها برای تخریب روند (انقلاب - مترجم) استفاده میکند. ارتجاعیون در وزارتخانه ها، پلیس محلی، دادگستری و از این قبیل، رخنه کرده اند و تمام نیروی خود را در جلوگیری از انجام خواسته های دموکراتیک اکثریت (مردم - مترجم) بکار میبرند. برای بخش بزرگی از فعالین بولیواری، دارد بیشتر و بیشتر روشن میشود که مسئله بدست آوردن قدرت دولتی، امری حیاتی است. ساختارهای قدیم، جمهوری چهارم، دولت سرمایه داری عمدتاً دست نخورده است، با وجود اینکه طبقه حاکم کنترل خیلی از آنها را از دست داده است.

روند سازماندهی انقلابی توده ای مردم که ما شاهد آماده شدنشان برای نبرد ۱۵ اوت هستیم، میباید برای ایجاد ساختارهای دموکراتیک انقلابی بکار رود که در آن نمایندگان در تمام سطوح انتخاب شده و قابل فراخوانده شدن باشند و به عنوان کمیته های مبارزه آغاز بکار کرده و سپس امور دولتی و اقتصادی را بدست گیرند و (به این ترتیب مترجم) باقیمانده های دولت بورژوایی کهنه را نابود کنند.

چیزی که تجربه نشان میدهد این است که انقلاب نیمه کاره نمیتوان کرد. انقلاب نیمه کاره مطمئن ترین راه رسیدن به شکست است. انقلاب باید تکمیل گردد و این بدان معنی است که باید کنترل ابزار تولید را بدست گرفت و آنها را تحت کنترل دموکراتیک کارگری در آورد. شوز از قیاس «نبرد سنتا اینس»، جنگ دهقانی به رهبری «ازکیل زامورا»، استفاده کرده است. زامورا در جنگ فدرال بر علیه الیگارشسی زمیندار بدرستی گفت که «ما باید املاک ثروتمندان را ضبط کنیم، بخصوص که به خاطر آن (املاک - مترجم) آنها به جنگ با مردم میپردازند، ما باید برای آنها تنها لباس تنشان را باقی بگذاریم.»

در ونزولا ما شاهد یک جنگ هستیم، جنگ بین مصالح طبقاتی ستیزه جو. از یک طرف الیگارشسی که سرمایه دارهای منوپول و بانکداران هستند که با هزاران نخ به مصالح امپریالیزم آمریکا پیوند خورده اند. آنها در استفاده از تمام امکانات در دسترسشان برای پایان دادن به انقلاب تردیدی نکرده اند: کودتای نظامی، تخریب اقتصادی، شبه نظامیان مسلح، تحریکات فاشیستی و از این قبیل. در طرف دیگر ما توده های کارگر، دهقان، فقرای شهری، خرده بورژوازی انقلابی و بخش هایی از افسران ارتش را داریم. انقلاب تا کنون اقدام جدی در باره ضد انقلاب نکرده است. اما این یک جنگ است و هیچ افسر عالی رتبه ای اعلام در حالیکه دارد خط مهمات دشمن را دست نخورده رها میکند، اعلام جنگ نمیکند و علاوه بر این کسی اجازه نمیدهد که دشمن کنترل مهمات آدم را بدست بیاورد! برای انقلاب سلب مالکیت کردن از سرمایه داران و امپریالیست ها تنها یک اقدام در جهت دفاع از خود است؛ اقدامی که مورد تأیید و دفاع پر شور توده های بولیواری انقلابی قرار میگیرد، بخصوص که آنان دیگر از تحریکات و تخریب (ضد انقلاب مترجم) خسته شده اند.

در زمان ازکیل زامورا، مبارزات او توسط متحدان خودش در جناح رهبری رفورمیست «جنبش فدرال» به تخریب کشیده شد. این عناصر رفورمیست که بوسیله «گوزمان فرانکو» و «فالون» رهبری میشدند، بیشتر از محتوی انقلابی جنبش توده های دهقان میهراسیدند تا اینکه خود را متعهد به خاتمه دادن سلطه الیگارشسی زمیندار میدیدند. در آخر، آنان قتل زامورا را سازماندهی کرده و پیشنهاد معامله به الیگارشسی دادند. جالب اینجا است که الیگارشسی این حرکت را بدرستی نشانه ضعف برشمرد و موضع تهاجمی گرفت. آنها باید یک ضربه کاری به جنبش دهقانی میزدند تا دیگر جرئت سر بلند کردن دوباره نداشته باشد. تشابهات زیادی بین انقلاب اجتماعی دهه ۱۸۵۰ و وضعیت فعلی در ونزولا وجود دارد، بخصوص که قواعد مشترکی برای انقلاب و ضد انقلاب وجود دارد. اما یک تفاوت اعظم (در وضعیت فعلی مترجم) وجود دارد. اکنون در ونزولا یک طبقه اجتماعی وجود دارد که میتواند کل جنبش را به سوی پیروزی رهبری کند، بخصوص که این، آنها هستند که



سخنی با فعالان کارگری (۱)

نقش پرولتاریا از دیدگاه مارکس

نوشته ای که مشاهده می کنید مصاحبه ای است با رفیق م- رازی در مورد مسائل نظری پرولتاریا از دیدگاه مارکس. سوالات این مصاحبه توسط صادق یکی از فعالان در ایران عنوان شده است.

در کانون بیا نیه ما رکسیستی (مانیفست) و بسیاری از نوشته های سیاسی دیگر مارکس و انگلس، پرولتاریا یا طبقه کارگر قرار دارد. مارکس و انگلس تا چه حد طبقه کارگر را به منزله نیروی محرک آن انقلاب اجتماعی می دانستند که خود در راه آن می کوشیدند؟

در پیوند با این سؤال دو نکته حائز اهمیت طرح می گردد. نخست در مورد محوری بودن نقش پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی یا نظریه «خود- رهاسازی» پرولتاریا؛ و دوم آمادگی یا «پختگی» یا بلوغ پرولتاریا برای سازماندهی انقلاب اجتماعی از دیدگاه مارکس و انگلس. به این دو مورد در زیر می پردازم:

نظریه «خود- رهاسازی» پرولتاریا

در ابتدا باید ذکر شود که گرچه نکات بالا موضوع بحث نظری و فعالیت عملی مارکس و انگلس در حیات سیاسی شان بوده است؛ اما آنها کاشف این دیدگاه ها نبوده، که ریشه این مسایل محوری به دوران پیشا مارکس و انگلس بر می گردد. برای نمونه نقش مسئله «خود- رهاسازی» پرولتاریا و «مبارزه طبقاتی» و ایده های جامعه

اقتصاد سرمایه داری کشوری مثل ونزولا را میگردانند. بنابراین آنان دارای جایگاه یگانه ای برای وارد آوردن ضربه کاری بر مصالح سرمایه داران هستند. توان و زور طبقه کارگر ونزولا در زمان تخریب لوله های نفت آن کشور و بیرون کردن کارفرماها در دسامبر ۲۰۰۲ به نمایش گذاشته شد. در آن زمان، کارگران نفت امورات پالایشگاه و تأسیسات (آن را مترجم) به عهده گرفته و آنها را تحت مدیریت خود گرداندند. آنها از پشتیبانی ارگان های محلی و یک بخش از افسران ارتش که از انقلاب دفاع کرده و به حمایت از تأسیسات بلند شدند، برخوردار بودند. کارگران به این دلیل بدون وجود مدیران و مدیر عاملان توانستند آن پالایشگاه و تأسیساتش را بگردانند که در این زمینه دانش کافی داشتند. اگر کارگران نفت، اولین صنعت کشور را که از نظر تکنولوژیکی از همه پیشرفته تر است، میتوانند بگردانند پس کارگران بطور عموم اگر خود را در مقام مدیریت تمام طبقات و اقتدار ستمیده قرار دهند، میتوانند جامعه را اداره کنند.

تنها کمبودی که در ونزولا وجود دارد، خالی بودن جای یک رهبری مارکسیستی انقلابی است که در جنبش کارگری، فقرای شهری و دهقانان ریشه داشته باشد، تا بتواند فعالین انقلابی را گرد هم آورد. چنین رهبری میتواند بروشنی حرکت به جلو را مشخص کرده و جنبش را به پیروزی برساند. بنابراین ساختن یک رهبری مارکسیستی انقلابی مهمترین وظیفه فوری است که در جلوی جنبش انقلابی ونزولا قرار دارد. آجرهای اولیه ساختمان این رهبری نقداً در درون صدها انقلابی فعال در مبارزات طبقاتی اتحادیه های کارگری، سازمان های انقلابی محلات، کمیته های رفورم زمین، حلقه های بولیواری، افراد منتخب و صدها هزار سازمان های مختلف وجود دارد. نیاز آنها تنها به این است که بدور یک برنامه انتقالی سوسیالیستی برای جامعه جمع شوند. کاری که آنها نقداً کورکورانه انجام داده و در یک جریان مارکسیستی انقلابی سراسری متحد شده اند.

بخشی از مقاله:

http://www.marxist.com/Latinam/venez_santaines_en.html

ترجمه سارا قاضی

از اروپا برانند." از همین نخستین جمله؛ مارکس و انگلس نشان می دهند که نظریات کمونیستی در درون جنبش کارگری وجود داشته و از کشفیات آنها نبوده است. و ترس بورژوازی در واقع از شبیح کمونیسمی است که توسط خود کارگران از درون جنبش زنده ی پرولتری قرن نوزدهم بیرون آمده و معرف نقطه ی عطفی در تکامل این جنبش است. بلافاصله پس از این مقدمه نتیجه می گیرند که "همه ی قدرت های اروپایی به نقد پذیرفته اند که کمونیسم خود یک قدرت است."

مارکس و انگلس در بخش ۳ بیانیه کمونیست (ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی) نه تنها انواع گرایش های بورژوایی که تحت لوای «سوسیالیسم» برای کارگران دلسوزی می کنند را به باد انتقاد می گیرند؛ حتی از گرایش های خرده بورژوا به عنوان جریانات "ارتجاعی" نام می برند:

"در کشورهایی که تمدن جدید کمال رشد خود را داشته است، طبقه ی جدیدی از خرده بورژوا تشکیل شده که بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است و پیوسته به عنوان بخش مکملی از جامعه ی بورژوائی تجدید نیرو می کند. با وجود این فرد فرد اعضاء این طبقه، در نتیجه ی رقابت، پیوسته به اعماق پرولتاریا پرتاب می شوند، و هر قدر که صنعت جدید رشد می کند، آنان به رأی العین، آن لحظه از تاریخ را مجسم می کنند..... این طبیعی بود که نویسندگانی که جانب پرولتاریا را در مقابل بورژوازی می گرفتند، در انتقاد خود از رژیم بورژوائی، باید از ضوابط روستائیان و خرده بورژوازی سود می جستند، و از دیدگاه این طبقات بینامین، باید سینه برای دفاع از طبقه ی کارگر سپر می کردند. سوسیالیسم خرده بورژوائی، بدینگونه بوجود آمد..... این سوسیالیسم هم ارتجاعی است و هم ناکجا آبادی." (بیانیه کمونیست)

بنابراین از دیدگاه این دو جوان کمونیست؛ اول؛ کمونیسم در از بطن خود جنبش کارگری پدیدار شده و اینکه در آن دوره "همه ی قدرت های اروپایی به نقد پذیرفته اند که کمونیسم خود یک قدرت است". دوم؛ این قدرت کارگری تنها به اتکا به نیروی خودش به خود-رهاسازی خواهد رسید و به هیچ قیم و «دلسوز» بورژوایی و خرده بورژوایی نیازی ندارد. تمام سیاست های بورژوایی و خرده بورژوایی برای بهبود وضعیت کارگران و «خیرات» آنها نه تنها

کمونیستی در ادبیات جناح چپ جنبش چارتریستی انگلستان زمانی که کارل مارکس در سن کودکی بود؛ دیده شده است. این عقاید نیازی به تحلیل و تحقیق توسط محققانی نظیر کارل مارکس و انگلس نداشتند؛ آنها به صورت خودجوش از درون جنبش کارگری در تعرض و بی اعتمادی به نظام سرمایه داری نوپا، ظاهر گشتند.

در آن دوره، بورژوازی نو پا همراه با استثمار کارگران، سیاست های «کمک رسانی» و مؤسسات «خیریه» را به مثابه راه حل مشکلات کارگران ارائه می داد. انگلس در نشریه کارگری «جمهوری» در این باره چنین نوشت: "برای ما هیچ چیزی تنفرآمیزتر، توهین آمیزتر، پدرسالانه تر..." از کمک های خیریه به کارگران وجود ندارد. در مقابل این سیاست های به اصطلاح «انسان دوستانه» بود که چارتریست ها مسئله «خود-رهاسازی» پرولتاریا را در دستور کار خود قرار دادند.

حتی چند ماه پیش از نگارش «بیانیه کمونیست» توسط کارل مارکس و انگلس (دو جوان بیست و چند ساله)، یکی از همراهان کارل مارکس به نام «ویلیهم وولف» در روزنامه «اتحادیه کمونیستها» چنین نوشت: "در حقیقت اگر ما پرولترها خود را آزاد نسازیم هیچ کسی نه می تواند و نه خواهد توانست آن آزادی را به ما اعطا کند".

از اینرو کارل مارکس در پژواک صدای کارگران؛ در نخستین قوانین بین الملل اول به عنوان اصل اساسی آن چنین نوشت: "...رهایی طبقه کارگر باید توسط خود کارگران بدست آید.....". در واقع می توان ادعان داشت که مشخصاً از سال ۱۸۴۷ در افکار و نوشت های کارل مارکس نظریه «خود-رهاسازی» پرولتاریا و در رأس آن دیدگاه «مبارزه طبقاتی»؛ به مثابه محور سیاست سوسیالیستی؛ ظاهر شد. مبارزه نظری مارکس و انگلس با گرایش های خرده بورژوایی و بورژوایی که زیر لوای «سوسیال-ایزم» (به مفهوم رفم های اجتماعی بورژوایی) برای کارگران نسخه می پیچیدند؛ در بیانیه کمونیست (دسامبر ۱۸۴۷ تا ژانویه ۱۸۴۸) آغاز شد.

مارکس و انگلس، بیانیه کمونیسم را چنین آغاز می کنند:

"شبحی در اروپا در گشت و گذار است- شبیح کمونیسم. تمام نیروهای اروپای کهن... در اتحاد مقدس گرد آمده اند تا این شبیح را

کمکی به کارگران نمی‌کند بلکه راه را برای رها سازی کامل طبقه کارگر از شر نظام سرمایه داری مسدود می‌کند.

بلوغ پرولتاریا برای سازماندهی انقلاب اجتماعی

کارل مارکس ضمن تأکید بر محوری بودن نقش پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی؛ در نامه‌ها و نوشتجات خود به نقش بلقوه انقلابی پرولتاریا در مقابل تکالیف مهم اجتماعی آن اشاره کرده، و از پرولتاریا «خدا» نمی‌ساخت. او در سال ۱۸۴۸ در کتاب «خانواده مقدس» در پاسخ به نقد «برونو بونر» در موضع گیری سوسیالیست نسبت به پرولتاریا، نوشت: «زمانی که سوسیالیست‌ها می‌نویسند که برای پرولتاریا نقش {انقلابی} تاریخی- بین‌المللی قایل هستند؛ این مطلقاً بدان مفهومی نیست که «بونر» و انمود می‌کند مبنی بر اینکه سوسیالیست‌ها، پرولتاریا را به عنوان خدایان می‌شناسند؛ درست برعکس». به اعتقاد مارکس نباید برای پرولتاریا نقش «خداگونه» قایل شد؛ زیرا که در وضعیت بسیار نا به سامان اقتصادی و زیر فشارهای فزاینده روانی و جسمانی قرار گرفته و تلاش می‌کند که به «خود- رها سازی» و تغییر اساسی و بنیادین جامعه نایل آید. مارکس در همان کتاب بالا می‌نویسند که پرولتاریا: «نمی‌تواند خود را رها سازد مگر اینکه شرایط زندگی خود را نابود کند. شرایط زندگی خود را نیز بدون نابودی تمام شرایط زندگی جامعه امروزی که در وضعیت خودش خلاصه شده است، نمی‌تواند نابود کند.»

بنابراین؛ از دیدگاه مارکس؛ انقلابی نامیدن پرولتاریا به این مفهوم نیست که آن یک طبقه یک پارچه و بلفع انقلابی است. بدین مفهوم است که آن طبقه‌ای از لحاظ تاریخی بلقوه انقلابی است، که سکان انقلاب سوسیالیستی که در روند «شدن» است؛ را بدست خواهد گرفت. طبقه‌ای که خواهان نه تنها «خود- رها سازی» خودش به عنوان طبقه کارگر؛ بلکه رها سازی کل جامعه از شر سرمایه داری است. طبقه‌ای که در تلاش تغییر جامعه است تا خود را نیز رها سازد. زیرا بدون رها سازی کل جامعه خود نیز رها نمی‌گردد. در نتیجه مارکس با ایده‌های ماوراء چپی برخی از کمونیست‌ها در «اتحادیه کمونیست» که خواهان «انقلاب فوری» بدون تدارکات و کسب آگاهی لازم طبقاتی بودند؛ مرزبندی روشن داشت.

مارکس بر این اعتقاد بود که پرولتاریا خود بخشی از جامعه بورژوازی است. پرولتاریا در جامعه سرمایه داری تولد یافته و بزرگ شده است. مسئله انقلاب در همین جامعه آغاز می‌شود ولی در اینجا خاتمه پیدا نمی‌کند. پرولتاریا در جامعه سرمایه داری یک بدن یک پارچه و آگاه و انقلابی نیست. درست بر عکس؛ به علت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی از طریق نهادهای مذهبی؛ مطبوعات؛ رسانه عمومی و مؤسسات آموزشی و غیره (و اختناق و سرکوب)؛ طبقه کارگر تحت تأثیر عقیدتی بورژوازی قرار می‌گیرد. از اینرو در نوشتجات متعدد؛ مارکس و انگلس صحبت از: «ایدئولوژی حاکم در جامعه ایدئولوژی هینت حاکم است» یا: «اعتقادهای حاکم طبقه حاکم» به میان می‌آورند. مارکس در مقابل کسانی که از او سوال می‌کردند که آیا طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری قادر به انقلاب است؟ پاسخ می‌داد: کارگران با آگاهی موجود نمی‌توانند انقلاب سوسیالیستی را به فرجام برسانند. کارگران با آگاهی کنونی نه قادر به انقلاب سوسیالیستی اند و نه قادر به ساختن جهانی نوین. آنها باید دستخوش استحاله و تغییرات اساسی شده و تا بتوانند خود را برای انقلاب آماده کنند. اما در عین حال آنها تنها با معظه، خواندن کتاب، داشتن سلسله مراتب اداری نمی‌توانند به آگاهی انقلابی و حاکمیت برسند.

کارگران تنها از طریق مبارزه طبقاتی است که می‌توانند خود را به بلوغ برسانند. مبارزه‌ای برای تغییر شرایط موجود و وضعیت خودشان. نظر مارکس این بود که: فعالیت انقلابی؛ کارگران را تغییر می‌دهد و آنها به نوبت شرایط اجتماعی را تغییر می‌دهند. مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی می‌نویسد که: «هم برای تولید آگاهی کمونیستی در سطح کلان و هم برای توفیق اهداف نهایی؛ تغییر اساسی انسان در سطح کلان نیز ضروری است. تغییری اساسی‌ای که تنها در سطح عملی امکان پذیر است، یعنی انقلاب. در نتیجه، انقلاب ضروری است نه تنها به این دلیل که طبقه حاکم از راه دیگری سرنگون نمی‌گردد، بلکه به این علت که طبقه سرنگون کننده تنها در روند انقلاب موفق می‌شود که خود را از تمامی کثافات کهن رها کرده و آماده یافتن جامعه نوین گردد»

ادامه دارد